

شیخ در مقابل انتولوژی در «اشباح مارکس» دریدا

مهدی خبازی کناری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۲۰

چکیده

دریدا با بازآفرینی مفاهیم فیلسوفان، متون خود آنها را در ساحتی ساختارزدایانه بسط و گسترش می‌دهد. در کتاب «اشباح مارکس» وی با به کارگیری مفهوم شیخ، به ارائه خوانشی تازه از اندیشه مارکس و مارکسیسم می‌پردازد. صرف نظر از تفسیر مارکس توسط دریدا، خود مفهوم شیخ و وجوه آن اهمیت اساسی پیدا می‌کند. این مقاله می‌خواهد نشان دهد که چگونه شیخ شناسی در مقابل هستی‌شناسی متعارف و متافیزیک حضور قرار می‌گیرد. شیخ با گسترش قلمرو واقعیت و زمان، تفسیر متافیزیکی صلب از آنها را به چالش می‌کشد. شیخ‌بودگی واقعیت، اشاره به این امر دارد که واقعیت امری از پیش متعین و واقع شده نیست بلکه آن همواره در حال ساخته شدن است. شیخ‌بودگی زمان نیز سیر خطی گذشته - حال - آینده را به پرسش می‌گیرد. این‌ها مفاهیم متافیزیکی از زمان هستند که مانع تحقق شیخ‌بودگی زمان می‌شوند. علاوه بر این‌ها، ظهور سیاسی و اجتماعی شیخ‌بودگی نیز، تعریف تازه‌ای از کنش و مسئولیت سیاسی ارائه می‌دهد. کنش و مسئولیت سیاسی بدین معنا، به آینده و افقی برنامه‌ریزی شده معطوف نیست، بلکه کنش و مسئولیت سیاسی شیخ‌وار، همواره در حال انجام و پذیرفتن باقی می‌ماند.

واژگان کلیدی: دریدا، مارکس، شیخ، واقعیت، زمان

* استادیار فلسفه‌های جدید و معاصر غرب، گروه فلسفه دانشگاه مازندران، آدرس الکترونیک:

مقدمه

دریدا بر آن بود در آثار گوناگون خود از آغاز، دو مسئله را به طور همزمان پی‌گیری کند. اول، رویکردی را که بعدها به ساختارزدایی معروف شد، با زنجیره‌ای از مفاهیم به هم پیوسته طرح و تبیین کند. دوم این که، این رویکرد ساختارزدایانه را در خوانش آثار و مفاهیم فیلسوفان و اندیشمندان مختلف بیازماید و نشان دهد. این امر را می‌توان تا آثار متأخر وی مشاهده کرد. یکی از این کتاب‌های متأخر، «اشباح مارکس» است. این کتاب بسط و گسترش دو سخنرانی است که دریدا در همایشی درباره آینده مارکسیسم در سال ۱۹۹۳ در ایالات متحده ایراد کرده است.^۱ دریدا در این کتاب بر آن است تا با رویکردی ساختارزدایانه آثار مارکس و مفاهیم مارکسیستی و همچنین وضعیت مارکسیسم و کمونیسم را مورد بررسی قرار دهد. کتاب «اشباح مارکس» یک واکنش طبیعی و تاریخی روشنی به سرنگونی حکومت‌های استالینیستی است که در اوایل دهه ۱۹۸۰ آغاز شده بود و در ۱۹۸۹ به اوج خود رسید.^۲

پس از فروپاشی سوسیالیسم شوروی در سال ۱۹۸۹، به نظر می‌رسد گفتمان درباره مارکس در کشورهای شرقی و غربی به کلی تغییر کرده است. متون و اندیشه‌های مارکس توسط دریدا همچون شبحی فرض شد که از طریق آن اولین قدم‌ها برای زنده نگه داشتن این سنت و جلوگیری از تقدس صرف در دانشکده‌های علوم انسانی از جمله فلسفه و علوم اجتماعی برداشته شد. وی تلاش می‌کند تا با طرح پرسش «تا به کجا مارکسیسم؟»، نسبت تازه‌ای با مارکسیسم برقرار کند.^۳ درباره عنوان کتاب، دریدا بیان می‌کند که وقتی به عنوان «اشباح مارکس» فکر می‌کردم در آغاز به تمامی جریان‌های فکری عصر حاضر می‌اندیشیدم که تحت تأثیر صورت‌های مشخصی از اندیشه‌ها و اشباح مارکس بودند.^۴ اما صرف نظر از این موضوع جدی و اصلی کتاب «اشباح مارکس» یعنی نگاهی نوین به مارکس و مارکسیسم، دریدا مفاهیمی را مطرح می‌کند که بدین طریق به تبیین گسترده‌تر و عمیق‌تر ساختارزدایی بپردازد. به نظر می‌رسد ساختارزدایی این قابلیت را دارد که به طور مستمر مفاهیمی متناسب با متن مورد خوانش خود را تولید و تکثیر کند. در این کتاب مفاهیم شبح^۵، شبح‌بودگی^۶، شبح‌زدگی^۷، شبح‌زدگی شناسی^۸، شبح‌گیری^۹ ... مطرح می‌شوند. این مقاله بر آن است نشان

1. Derrida 1994: 2

2. Lewis 1996: 22

3. Fritsh 2005: 55

4. Derrida 1994: 45- 46

5. Specter

6. Spectrality

7. Haunting

8. Hauntology

9. Exorcism

مهدی خبازی کناری

دهد که چگونه دریدا از طریق توجه به وجوه گوناگون مفهوم شیخ به مقابله با انتولوژی و استلزامات آن می‌پردازد. این که شیخ چگونه با به همراه داشتن تلقی تازه‌ای از مفاهیم واقعیت و عینیت و همچنین مفهوم زمان، این تقابل را گسترش می‌دهد. همچنین چگونه این تقابل به رویکردهای سیاسی و اجتماعی نیز کشیده می‌شود.

منابع اخذ مفهوم شیخ توسط دریدا

صرف نظر از ویژگی‌های خود مفهوم شیخ، به نظر می‌رسد دریدا این مفهوم را از منابعی اقتباس کرده است. دریدا در کتاب «اشباح مارکس» مدام میان این منابع و متون آمد و شد می‌کند و میان آنها پیوندهایی برقرار می‌کند. در این بخش من برآنم این متون را با روشنی و وضوح، استخراج و طبقه‌بندی کنم.

هملت شکسپیر

دریدا در جای جای کتاب «اشباح مارکس» به نمایشنامه هملت، اثر شکسپیر رجوع می‌کند، به گونه‌ای که می‌توان گفت یکی از ستون‌های اصلی این کتاب، نمایشنامه هملت است. دریدا هملت شکسپیر را یک شاهکار می‌داند. به عقیده وی، یک شاهکار مثل یک شیخ حرکت می‌کند و با زمان تعیین پیدا می‌کند و چیزها را چون شیخ در برمی‌گیرد.^۱ خلاصه این نمایشنامه از این قرار است که هملت، شاهزاده دانمارکی، درمی‌یابد که پدرش به طرز مشکوکی مرده است و عمویش گلادیوس برتخت پدرش نشسته و با مادرش ملکه گرتور ازدواج کرده است. هملت غمگین و محزون جامه‌ای سیاه برتن می‌کند، تا یک روز شیخ پدرش بر او ظاهر می‌شود و به او می‌گوید که عمویت با همدستی مادرت مرا با زهر به قتل رسانده است و از او می‌خواهد که انتقامش را بگیرد. در انتها، هملت انتقام پدر را می‌گیرد و خود نیز کشته می‌شود. در این جا نقش آشکار و پنهان شیخ برای دریدا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. کاراکتر شیخ در نمایشنامه هملت با این که نقشی کوتاه ایفا می‌کند، اما نقشی کلیدی همچون سنت، آگاهی، میراث و عدالت را نیز دارد. به زعم دریدا، شیخ‌بودگی شیخ است که قابلیت ایفای چنین نقشی را به او می‌دهد.

1. Derrida 1994: 20- 21

مانیفست کمونیست^۱

یکی از متونی که دریدا به وجود لفظ شبیح در آن اشاره می‌کند، مانیفست مارکس و انگلس است.^۲ در آنجا، آنها اشاره می‌کنند که شبیح کمونیسم^۳ دارد سراسر اروپا را فرامی‌گیرد.^۴ البته دریدا تأکید می‌کند که مارکس و انگلس حتی پیش از مانیفست، در نوشته‌ای در سال‌های ۱۸۴۷-۴۸ به شبیح کمونیسم اشاره می‌کنند. شبیح کمونیسمی که تمامی قدرت‌های سنتی و قدیمی را به مخاطره می‌اندازد، شبیح کمونیسمی که در راه است.^۵ از طرف دیگر، به نظر می‌رسد مارکس پدر، در زمانه پس از خود برای فرزندانش به شکل شبیحی به ظهور می‌رسد، شبیه هملت که مدام با شبیح پدرش رو به رو می‌شود.^۶ ملاحظه می‌کنیم که ساختار دستوری اشباح مارکس به صورت جمع نوشته شده است و این امر در ارتباط است با دو وجه فاعل و مفعولی که در آن منطوقی است. نه تنها شبیح مارکس برای ما به عنوان فرزندانش و وارثانش به ظهور می‌رسد، بلکه آن همچنین تمامی اشباحی را احضار می‌کند که مارکس با آنها مواجه بوده است. دریدا تأکید می‌کند اشباح مارکس تعداد زیادی را شامل می‌شود.^۷

کتاب *اگو و دشته‌هایش*^۸ اشتیرنر

اشتیرنر مشهور به ماکس مقدس از جمله کسانی است که مورد حمله شدید مارکس در کتاب *ایدئولوژی آلمانی* قرار گرفته است.^۹ دریدا در کتاب «اشباح مارکس» بسیار، هم به نقد مارکس به اشتیرنر و هم به خود کتاب *اگو و دشته‌هایش* اشتیرنر بسیار رجوع می‌کند. اشتیرنر در این کتاب درباره ویژگی شبیح‌گونه ذات انسان سخن می‌گوید. صرف نظر از این مسئله، دریدا در رجوع به اشتیرنر هدف دیگری را نیز دنبال می‌کند و آن نقد این دیدگاه است که سوسیالیسم تنها از طریق جنگ طبقاتی می‌تواند به پیروزی برسد.^{۱۰}

1. Communist Manifeste

2. Derrida 1994: 2

3. Specter of Communism/das Gespent des Kommunismus.

4. A Specter is haunting Europe – The Specter of Communism . Ein Gespent gent um in Europa – dasGespenst des Kommunismus.

5. Derrida 1994: 46

6. Marcherey 1995: 18-19

7. Derrida 1994: 13

8. The ego and its own

۹. مارکس ۱۳۹۳: ۳۲۷-۳۲۸، ۲۸۴، ۲۷۷

10. Lewis 1996: 31

اثر سه صدای مارکس^۱ از موریس بلانشو

دریدا با صراحت اعلام می‌کند که من عنوان «اشباح مارکس» را از نوشته بلانشو با عنوان سه صدای مارکس اقتباس کردم.^۲ دریدا در تفسیر مارکس از اصطلاحات بلانشو در رابطه با مارکس بهره فراوانی می‌برد.^۳ خود دریدا اشاره می‌کند که بلانشو صرف نظر از رویکرد عمومی‌اش به مارکسیسم و کمونیسم، دو اثر درباره مارکس نوشته است، با عناوین: در باب رویکردی به کمونیسم^۴ و سه صدای مارکس^۵. از طرف دیگر، دریدا بر این باور است که بلانشو بدون اینکه نامی از شکسپیر ببرد، مفاهیمی را از وی اقتباس کرده است. جایی که بلانشو سر بسته اعلام می‌کند «تا مارکس»، شکسپیر را مد نظر داشته است.^۶

شیخ‌شناسی در مقابل هستی‌شناسی

شیخ همچون ویروس

دریدا برای مقابله با هستی‌شناسی و متافیزیک حضور در فلسفه در قالب رویکردی ساختارزدایانه از مفاهیمی همچون غیاب، دیفرانس، رد. ... بهره می‌گیرد. وی با توجه به متن مورد خوانش، مفهومی را همچون ویروسی به آن تزریق می‌کند تا آن متن وجوه مسکوت مانده خویش را در فرایندی درونی و ارگانیک به سخن فراخواند. مفاهیمی چون فارماکون، دیفرانس، رد، هیمن، خورا. ... از این دست هستند که در متون گوناگون خود را تکثیر می‌کنند. دریدا در کتاب «اشباح مارکس» نیز رویکرد پیشین خودش را دنبال می‌کند. ویروسی که دریدا در اینجا جان تازه‌ای به آن می‌بخشد، مفهوم شیخ است. وی با ویژگی‌هایی که از شیخ برمی‌شمارد این قابلیت را برای آن قائل است که ساختار و محتوای هرگونه نظام انتولوژیک را به چالش بگیرد.^۷

شیخ در مقابل روح

دریدا میان شیخ و روح تمایز قائل می‌شود. به زعم وی، روح^۸ به سنت متافیزیکی و انتولوژیکی تعلق دارد، درحالی که شیخ در مقابل آنها است. روح به گونه‌ای توصیف می‌شود که هیچ‌گونه نسبتی با جسم و جسمانیت ندارد. در مقابل آن، شیخ همواره با یک جسم نسبت دارد. شیخ از

1. Marxs Three Voices / Les Trois paroles de Marx

4. On an approach to communism

6. Ibid: 18-20

8. Spirit

2. Derrida 1994: 18

3. Ibid: 39-44

5. Ibid: 17-18

7. Derrida 1994: 10

یک طرف، وجه غیر جسمانی جسم و از طرف دیگر، وجه جسمانی روح است. برای همین شبیح وضعیت پارادوکسیکال دارد.^۱ دریدا مفهوم شبیح را همچون ویروسی فعال می‌کند که در مقابل استیلاهی یک جانبه این سنت روحی — انتولوژیکی بایستد، وگرنه منظور این نیست که او به طور واقع به چیزی به نام شبیح باور داشته باشد. نحوه بودن شبیح در تلقی متعارف به گونه‌ای است که با نحوه ظهور ساختارزدایانه امور سازگاری دارد. برای همین است که دریدا از مفهوم شبیح استفاده می‌کند. اگر روح استعاره‌ای از حضور دائمی است، شبیح در مقابل آن است. دریدا همواره بر آن است در میان مفاهیم دوگانه‌ای که به زعم وی بنیاد اندیشه غربی را تحت سلطه خویش گرفته‌اند، مفهوم سومی را جستجو کند که در آن نه منطقی از استیلاهی یکی بر دیگری حاکم باشد نه تعین و تحقق مرزی صرفاً محصور میان این دو مفهوم. براین اساس، وی مفاهیم دوگانه جسم و روح را مفاهیمی اونتولوژیکی می‌داند که قرن‌ها مفهوم روح به مثابه مفهومی جاویدان و مقدس بر جسم و جسمانیت فناپذیر احاطه داشته است. در عصر جدید نیز جسم به طور یک جانبه‌ای می‌خواهد مفهوم روح را به انقیاد خویش در آورد. مفهوم شبیح نحوه مشخص و متعین جسم و روح را پس می‌زند و به جای آن امکانی از بودن در ساحات گوناگون را پدیدار می‌کند. اندیشه درباره امکان وجود شبیح، اندیشه درباره امکان اموری میان زنده و نازنده، هستی و نیستی است و حتی اندیشه درباره خود امکان است.^۲

شبیح در مقابل حضور

مهمترین کارکرد مفهوم شبیح به چالش کشیدن مفهوم حضور در ساحات مختلف هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و اخلاقی... است. در کتاب «اشباح مارکس» نیز تبیین‌ها و تفسیرهای سیاسی متکی بر مفهوم حضور به پرسش گرفته می‌شود. دریدا مدام در کتاب «اشباح مارکس» این پرسش‌ها را پیش می‌کشد که: یک شبیح چیست؟ حالت حضور یک شبیح چگونه است؟ هستی — آنجای یک شبیح چیست؟^۳ به طور عام، پاسخ دریدا به این پرسش معطوف به این است که شبیح یک وضعیت قطعی، معین و مشخص ندارد. به بیان دریدا، هستی‌شناسی شبیح در تصمیم‌ناپذیری میان دو وجه «این است» یا «این نیست» قرار دارد. هستی شبیح را نمی‌توان با معیار قرار دادن تفاوت میان زندگی و مرگ، واقعی و روحانی وضوح و تعین بخشید. دریدا اشاره می‌کند که همه در پاسخ به پرسش نام شبیح چیست؟ یا ذات و ماهیت آن چیست؟ سکوت خواهند کرد. آن را نمی‌شناسند نه به این خاطر که بدان جاهل‌اند، بلکه به این دلیل که شبیح نا — ابژه، حاضر نا — حاضر، وجود — اینجای غایب است. شبیح یک امر غیرقابل نامگذاری است،

1. Derrida 1994: 4-5

2. Derrida 1994: 12

3. Derrida 1994: 34

مهدی خیابزی کناری

آن نه نفس، نه جسم و نه روح است. چیزی میان چیزی یا کسی که به ما نگاه می‌کند و هرگونه رویکرد معناشناختی، اونتولوژیک، روان‌کاوانه و هرگونه رویکرد فلسفی را به چالش می‌کشد. شیخ امری مشاهده‌ناپذیر است، وقتی از او سخن می‌گوییم نمی‌توانیم او را ببینیم.^۱ دریدا در پرسش از نحوه ظهور شیخ، بیان می‌کند که شیخ به گونه‌ای همواره ظاهر می‌شود که انگار اولین بار است که خود را نشان می‌دهد و به گونه‌ای می‌رود که انگار برای آخرین بار است که آمده است. نه نیست نه هست. این تقابلی است که همواره باقی می‌ماند.^۲

نحوه ظهور شیخ، پرسش از تکرار را با خود دارد. یک شیخ همواره امری از گور برخاسته است کسی نمی‌تواند آمدن و رفتش را کنترل کند. این گونه است که سخن گفتن از شیخ ناممکن است و همچنین سخن گفتن با آن نیز ناممکن خواهد بود.^۳ به زعم دریدا، برای همین است که اندیشه درباره شیخ با اندیشه‌های دانشمندان سازگار نیست. دانشمندان سنتی به اشباح و به همه آن چیزی که به ساحت مجازی و غیرواقعی شیخ‌بودگی^۴ مربوط است باور ندارند. هیچ دانشمندی به تمایز دقیق میان واقعی و غیرواقعی، متحقق و غیرمتحقق، زنده و غیرزنده، موجود و ناموجود باور ندارد.^۵ دریدا در اینجا در غالب نقد به دانشمندان، تمامی سنت‌های فلسفی و متافیزیکی را نیز به نقد می‌گیرد که متکی بر متافیزیک حضور هستند. شیخ چنان که از نامش پیدا است، آمد و شد امری قابل مشاهده است. اما این امر قابل مشاهده، مشاهده‌ناپذیر است و این امر قابل مشاهده بالذاته دیدنی نیست. به همین دلیل است که ماورای پدیدار و موجود باقی می‌ماند. آن امر حسی - غیر حسی،^۶ مشاهده پذیر - مشاهده‌پذیر است.^۷

شیخ و قلمرو واقعیت

مسئله واقعیت یا امر واقع یکی از چالش برانگیزترین مسائل فلسفه در ساحت هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است، به گونه‌ای که تلقی هر یک از رویکردهای فلسفی نسبت به این امر، ماهیت، ساختار و محتوای آن رویکرد را مشخص و معلوم می‌کند. رویکرد ساختارزدایی نیز نسبت به این مسئله بی‌تفاوت نبوده است. خود دریدا به انحاء گوناگون درباره واقعیت و قلمرو آن سخن گفته است. مشهورترین بیان دریدا در این باره این عبارت است که «همه چیز متن

1. Derrida 1994: 5

3. Derrida 1994: 11

5. Derrida 1994: 12

7. Derrida 1994: 125-126

2. Derrida 1994: 10

4. Spectrality

6. sensuous - non - sensuous

است» یا «هیچ چیز بیرون از متن نیست»^۱ وی با تقلیل همه چیز به متن برآن است که برای شکاف بحرانی معرفت شناختی میان ذهن و عین راه حلی جستجو کند. دریدا ا اشاره می‌کند مراد وی از متن، صرفاً یک امر نوشتاری محسوس و محدود در کتاب‌ها نیست بلکه در امر واقع شده در تمامی ساحات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، هنری و ادبی... است.^۲ هر یک از این ساحات متنی به مثابه واقعیت، ساز و کار خود را دارند و هیچ کدام مرجع دیگری نیستند. این امور واقع در یک نسبت تفاوتی با یکدیگر قرار دارند که هر آن در حال ساخته شدن هستند. متون یا واقعیات مختلف، اموری همواره در حال ساخته شدن هستند که در یک ساختار تفاوتی مدام به یکدیگر ارجاع دارند و در هیچ یک از آنها نمی‌توان مدلولی یافت که به مثابه بنیاد و واقعیت مطلق فرازمانی، فرامکانی و فرامنتی عمل کند.^۳

در کتاب «اشباح مارکس»، دریدا با به‌کارگیری مفهوم شبح، هم تلقی متافیزیکی و ماورائی و هم تلقی تجربه‌گرایانه و پوزیتیویستی از واقعیت را به پرسش می‌گیرد. شبح به مثابه امری در مقابل روح و جسم صرف ساختی گسترده‌تر و سیال‌تر از واقعیت را به ما نشان می‌دهد. شبح بی‌ثباتی واقعیت را نشان می‌دهد و آن حکایت از وجوه و لایه‌های ناممکن و دسترس‌ناپذیر واقعیت دارد. برای شناخت ماهیت گنگ و چندساختی واقعیت بایستی بر عکس‌العمل‌های احساسی معطوف به انکار شبح‌بودگی واقعیت فائق آمد.^۴ واقعیت به مثابه شبح امری از پیش متعین و دارای حدود و ثغوری مشخص نیست، بلکه امری است که همواره در حال ساخته شدن است. واقعیت به مثابه متنی شبح‌گونه مدام در حال تکوین و تغییر است.^۵ مراد دریدا این است که واقعیت امر از پیش شکل گرفته و تعین یافته نیست، بلکه در یک فرایند متنی توسط عناصری نشانه‌شناختی تکوین می‌یابد و متحقق می‌شود. منابع و مراکز، نهادها و اشخاص تولیدکننده واقعیت متکثرند. گاهی این افراد تولیدکننده فیلسوفان هستند و درعین حال، خود به گونه‌ای مصرف‌کننده و یا مفسر این واقعیت از پیش شکل گرفته در یک چرخه مدام نیز هستند.^۶ بنابراین، واقعیت امری نه به مثابه امری به فعلیت رسیده تام بلکه به مثابه شبحی است که از گور برخاسته و به این سو و آن سو پرسه می‌زند و از محدوده‌های مر سوم زمان و مکان عبور می‌کند، جایی که دیگر تقابل امر واقعی و مجازی، مرگ و زندگی،

1. Derrida 1976: 758

2. Derrida 1998: 148

3. Ibid: 148

4. Lewis 1996: 26

5. Derrida 2002: 12-13

6. Ibid: 3

مهدی خبازی کناری

حضور و غیاب... معنایی ندارد.^۱ دریدا برای وضوح ساحت شیخ‌بودگی واقعیت و هستی مدام به مفهوم زمان رجوع می‌کند. به زعم وی، هرگونه مطالعه و تبیین شیخ‌بودگی با تلقی تازه ما از مفاهیم واقعیت و هستی و زمان گره خورده است. در این جا است که می‌توان با اوتولوژی مقابله کرد.^۲

شیخ و زمان

همان‌طور که اشاره شد، شیخ همچون ویروسی ساختارزدایانه بر آن است تا بنیادهای متافیزیک و اوتولوژی مبتنی بر حضور را ویران کند. یکی از این پابرجاترین بنیادها مفهوم زمان است. دریدا در کتاب «اشباح مارکس» با نحوه تقرر زمانی شیخ، تلقی متافیزیکی و اوتولوژیکی از زمان را به چالش می‌گیرد.^۳ تلقی متعارف فیلسوفان درباره زمان را می‌توان به دو دسته عام تقسیم کرد. برخی همچون ارسطو به ابژکتیو بودن آن باور دارند و طیف عظیمی از آنها که خود در نحله‌های فلسفی گوناگونی به سر می‌برند، زمان را سوپژکتیو می‌دانند. زمان ابژکتیو مشتمل است بر یک سیر خطی از زمان گذشته - حال - آینده، که از پس هم واقع شده‌اند و زمان سوپژکتیو که سرآغاز جدی این رویکرد از آگوستین آغاز گشته بود، مشتمل بر یک سیر خطی از گذشته - حال - آینده نیست، بلکه این سه ساحت زمان، وجوهی از یک حال یا آن بالفعل زمانی هستند. این تفسیر آگوستینی از زمان در قالب‌های مختلف از کانت تا هایدگر روایت شده است.^۴

دریدا همواره بر آن است که برفراز مفاهیم دوگانه مسلط بر ساختار اندیشه، ساحت آمیخته‌ای از آنها را جستجو کند، به گونه‌ای که یکی بر دیگری استیلا نداشته باشند. در مورد زمان نیز دریدا آمد و شدی دائمی میان ابژکتیو و سوپژکتیو بودن آن دارد. دریدا از جهتی زمان را سوپژکتیو می‌داند و یک اتصال منسجمی از گذشته - حال - آینده برای آن قائل نیست. در این جا به یکی از جملات هملت اشاره می‌کند و با نقل قول مدام آن تلاش می‌کند تلقی خود را تبیین کند. هملت می‌گوید: *The time is out of joint*. که می‌توان آن را به این عبارت ترجمه کرد: «زمان از جا به در شده است»، «زمان از مدار خویش خارج گشته است»، «زمان از مسیرش خارج شده است». این عبارت از زبان هملت در صحنه پنجم نمایشنامه

1. Ibid: 3

2. Derrida 1994: 161

۳. قابل اشاره است که در اینجا نمی‌خواهم تلقی دریدا از زمان را با توجه به تمامی آثار وی شرح کنم که آن مقاله مستقلی را می‌طلبد. تنها برآنم که مفهوم زمان را در نسبت با شیخ در کتاب «اشباح مارکس» مورد تأمل قرار دهم.

۴. وال ۱۳۷۰: ۳۵۲-۲۹۳

بیان می‌شود. در آغاز صحنه پنجم اشاره می‌شود که: «گوشه دیگر میدان، شبح و هملت وارد می‌شوند». در ادامه، گفتگویی میان هملت و شبح شکل می‌گیرد. شبح به هملت می‌گوید که روح پدرت هستم و او را آگاه می‌کند که عمویت که اکنون بر تخت نشسته است با همکاری مادرت مرا به قتل رسانده‌اند و تو بایستی انتقام مرا بگیری. هملت در پایان این صحنه چنین می‌گوید: آرام، آرام باش، ای روح مضطرب. اینک آقایان، من خود را با همه محبت خویش به شما می‌سپارم، و آنچه در توانایی مرد بینوایی چون هملت است که دوستی و محبت به شما نشان دهد، به یاری خدا از آن دریغ نخواهم داشت. باهم به کاخ برگردیم و شما، خواهشمندم همواره لب از سخن بدوزید. «زمانه از مدار خود بدر گشته است» و آن، چه رنج و شکنجه‌ای که من برای آن زاده شدم تا آن را باز بر جانهم. خوب بیایید باهم برویم.^۱

دریدا عبارت «زمان از مسیر خود خارج شده است» را به حضور غافلگیرکننده شبح گره می‌زند. در ابتدا همراهان هملت و خود او نمی‌توانند حضور شبح را باور کنند که پس از گفتگوی با او حضورش را باور می‌کنند. شبحی که در گذشته بوده است اما اکنون در زمان حال با آنها سخن می‌گوید. دریدا اشاره می‌کند:

«ما می‌توانیم به طور مدام به شبح‌بودگی شبح^۲ تنها در یک زمان - نامتعلق حاضر، در اتصال یک زمان به تمامی نا-متصل بدون پیوستگی معینی بازگردیم. ... در "زمان از مسیر خود خارج شده است"، زمان یک امر گسسته و منفصل، جا به جا شده و از جای خود به در آمده است، زمان، آشفته، بدون نظم و دیوانه سرازیر می‌شود، زمان مفاصلش را به کناری می‌نهد، زمان مسیر حرکت خویش را جا به جا می‌کند.»^۳

نمی‌توان حد و مرزی برای پدیدار شدن زمان به مثابه شبح معلوم کرد. گذشته - حال - آینده - صاری نیستند که بتوان چنین زمانی را در آن محصور و محدود کرد. دیگر حضور داشتن، قلمرویی کوچک از زمان حال را شامل نمی‌شود و نبایستی آن را زنجیره و مجموعه‌ای از زمان‌های حال فرض کرد که روزی از پس روزی دیگر در می‌آید و این‌گونه یک تقویم را شکل می‌دهد.^۴ گذشته و آینده به مثابه شبح همچون زمان حال وجود دارند و واقعی هستند، در عین حال که به گونه‌ای غیر واقعی هستند و در غیاب به سر می‌برند. مردگان و نسل‌های

۱. شکسپیر ۱۳۹۲: ۳۸

2. The Spectrality of the Specter

3. Derrida 1994: 20

4. Ibid: 3

مهدی خیابزی کناری

آینده از جهتی وجود ندارند و از جهتی دیگر وجود دارند. آنها فرا سوی تقابل هستی و نیستی، زندگی و مرگ، واقعی و مجازی و نظایر آن به همان سان وجود دارند که شیخ وجود دارد.^۱ بدین گونه، کتاب «اشباح مارکس» فرصتی دیگر برای دریدا در به چالش کشیدن مفهوم حضور فراهم می‌آورد. درعین حال، دریدا این تلقی شیخ‌بودگی زمان را ابژکتیو نیز می‌داند ولی این شیخ‌بودگی زمانی را یک امر خیالی مختص نمایشنامه هملت یا هر اثر ادبی و هنری نمی‌داند، بلکه آن می‌تواند پیرامون مفاهیم بودن، واقعیت و نظایر آن پر سه بزند.^۲ چنین امری زمان متافیزیکی را مختل می‌کند و از هم می‌گسلاند، به گونه‌ای که همبودی مردگان با زندگان، مفهومی ناممکن از زمان را رقم می‌زند. این همبودی بسان شیخ نمی‌تواند درون زمان خطی — تاریخی تقرر پیدا کند. اما شیخ‌بودگی زمانی مختص این همبودی امری کاملاً این جهانی و ابژکتیو است.^۳

شیخ به مثابه امری سیاسی و اخلاقی

هملت شکسپیر را یکی از فلسفی‌ترین و سیاسی‌ترین نمایشنامه‌های وی می‌دانند با این توضیح که فلسفی و سیاسی بودن آن به معنای متعارف آنها نیست.^۴ شیخ پدر هملت نقشی کانونی در نمایشنامه دارد. وی مرجعی است که مسئولیت تاریخی، سیاسی و اخلاقی هملت را به وی یادآور می‌شود. این مسئولیت شبیه رویارویی با امری نا — ممکن است و به مسئولیت در ساختار متعارف سیاسی که به یک برنامه یا موضع از پیش مشخص شده‌ای تکیه می‌کند چندان شباهتی ندارد. کنش‌ها و عدم کنش‌های هملت از یک انتخاب مستقیم و آگاهانه برای در افتادن با قدرت ناشی نمی‌شود، بلکه به واسطه این امر است که وی هرگز به مفهوم مسئولیت به معنای متعارف آن باور ندارد چرا که می‌داند مسئولیت به طور فی نفسه امری برنامه ناپذیر و پایان ناپذیر است. داشتن مسئولیت مستلزم ناممکن دانستن در به انجام رساندن آن و همزمان هرگز به انجام نرساندن آن است. به این دلیل که اتمام مسئولیت فرد به معنای دقیق آن، امری ناممکن است.^۵ مسئولیت همواره در حال انجام و در حال پذیرفتن باقی خواهد ماند. چنین وضعیتی در گفتگوی شیخ با هملت شکل می‌گیرد.

کتاب «اشباح مارکس» نیز یکی از سیاسی‌ترین کتاب‌های دریدا است. دریدا بر این نکته تأکید دارد که گرچه اتحاد جماهیر شوروی به عنوان کانون سیاسی و فکری دول کمونیسم

1. Lucy 2004: 111

2. Derrida 1994: 1

3. Lucy 2004: 114

4. Ibid: 113

5. Ibid: 114

فروپاشیده است، اما وعده‌های انسان دوستانه و عدالت خواهانه مارکس به عنوان شبیحی همچنان ما را به مسئولیتی که داریم آگاه می‌سازد. ما می‌توانیم بسیاری از افکار انقلابی و ایدئولوژیک مارکسیسم را به کناری نهیم، اما نمی‌توانیم به عنوان افقی زنده، ایده‌های انسانی‌اش را نادیده بگیریم. این افق و مسئولیت در جایی پایان نمی‌پذیرد بلکه مدام در شکلی تازه خود را به ما نشان می‌دهد. شیخ این چنین تابع زمان متعارف نیست که بمیرد و از بین برود بلکه زمان را مختل می‌کند و از هم می‌گسلاند و جا به جا می‌کند. به زعم دریدا، کمونیسم به مثابه یک وعده همواره در حال باز آمدن باقی خواهد ماند. وی تأکید می‌کند نه تنها نیاستی وعده آزادی بخشی مارکس را انکار کرد بلکه ضروری است بیش از پیش بر آن اصرار ورزید.^۱ به باور دریدا، هم مارکسیست‌ها و هم دشمنان آنها تلقی مشخص و متقنی از آینده دارند که مدام پایان یکدیگر را اعلام می‌کنند. چنین عملی تمامی امکان‌های آینده را نادیده می‌گیرد.

دریدا اشاره می‌کند که بدون نتیجه‌گیری از قبل، بدون تقلیق پیشاپیش آینده و فرصت‌هایش، بدون بسط و تعمیمی به طور پیشاپیش می‌توان آینده را تضمین کرد.^۲ مشاهده آینده، مشاهده چیزهایی است که همواره در وجه غیر ذاتی خود مشاهده ناپذیر، غیر واقعی، نا حاضر و شبح‌وار باقی می‌مانند. فرض دانستن اینکه آینده چه خواهد شد مستلزم باور مطلق به وجود تقابل میان زندگی و مرگ، وجود و نا - موجود، واقعی و غیر واقعی و نظایر آن است. همچنین مستلزم این باور یقینی است که هیچ چیز نمی‌تواند شبح‌وار تقرر پیدا کند و سیر صلب زمان را جا به جا کند.^۳

نتیجه‌گیری

به اجمال اینکه در این وضعیت پیچیده و دشوار، و رای تقابل‌های محض واقعی و غیر واقعی، موجود و ناموجود، امکان‌های فلسفی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی تازه‌ای ظهور پیدا می‌کنند که به آسانی تعریف پذیر نیستند. شیخ وجهی ساختارزدایانه است که بار معانی سرکوب شده‌ای از این امکان‌ها را بر دوش خود حمل می‌کند که نمی‌تواند به طور کامل حذف یا انکار شوند. شیخ با احیای آنچه تماماً کنار گذاشته شده، نمی‌گذارد فراموش کنیم هر وحدت مفروضی، کثرتی را نیز با خود دارد به گونه‌ای که در هر معنای قطعی همواره معنایی مجازی و شبح‌گونه را نیز با خود به همراه دارد و اساساً هر چیزی را که در فرایند تعریف صلب

1. Derrida 1994: 75

2. Ibid: 37

3. Lucy 2004: 115

مهدی خبازی کناری

یک امری کنار گذاشته شوند، شبیح‌گونه در قامتی دیگر باز می‌گردد. وحدت و یکپارچگی هستی به طور اجتناب‌ناپذیری توسط اشباحش با نفی، تجزیه، رفع حدود و تصمیم‌ناپذیری آلوده می‌شود و از خلوص می‌افتد. شبیح با ایجاد وحدت سیالی میان ساحات و لایه‌های گوناگون هستی و زمان، شکاف میان واقعی و غیر واقعی و همچنین گذشته، حال و آینده را برمی‌دارد. به بیان دریدا، اندیشه درباره شبیح ما را به آینده معطوف می‌دارد. شبیح همچنین اندیشه درباره گذشته است، میراثی که می‌تواند از طریق چیزی برسد که هنوز تحقق پیدا نکرده است.^۱ دریدا با ارائه مفهوم تازه‌ای از نحوه تقرر شبیح‌وار تاریخ، سنت یکپارچه‌ای را ورای مرگ و زندگی نشان می‌دهد. با پذیرش این که آن امر مرده در درون ما زنده شود من می‌توانم مرگ واقعی را مانع شوم. ما برای مرگ دیگری یادبودی می‌گیریم و بدین طریق، بیرونی‌اش می‌کنیم، چنان که دیگری، همان بیرونی ما، اکنون خود نیست شده است. ... و در سایه روشن این نیستی، ما می‌آموزیم که دیگر با محدودیت بیرون بودگی یادبودمان مقابله کنیم. .. مرگ حدود من و مایی را قوام می‌دهد و روشنی می‌بخشد که ناچار است به چیزی بزرگ‌تر پناه دهد، به دیگری تا به خودش: به چیزی بیرون از آنها در درون آنها.^۲ در نهایت، هر انسانی در مواجهه با اشباحش می‌خواند و می‌نویسد و عمل می‌کند، حتی وقتی وی از پی اشباح دیگران زندگی یابد.^۳

1. Derrida 1994: 139

2. Derrida 2001: 5-6

3. Derrida 1994: 139

فهرست منابع

شکسپیر، ویلیام، *هملت*، ترجمه م.ا. به آذین. تهران: نشر دات، ۱۳۹۲.
 مارکس، کارل؛ انگلس، فردریش، پلخانف، گئورگی، *لودویگ فوئرباخ و ایدئولوژی آلمانی*، ترجمه پرویز بابایی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۳.
 وال، ژان، *بحث در مابعد الطبیعه*، ترجمه یحیی مهدوی و همکاران، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۰.

Derrida, Jacques, *of Grammatology*, trans. Gayatri Chakravorty Spivak. Baltimore and London: Johns Hopkins University Press, 1976.

Derrida, Jacques, *Limited Inc*, ed. Gerald Graff. Evanston. Ill, NorthWestern University Press, 1988.

Derrida, Jacques, *Specters of Marx*, The state of the Debt. The Work of Mourning and the New International. trans: Peggy Kamuf. New York and London: Routledge, 1994.

Derrida, Jacques, *The Work of Mourning*, eds Pascale-Anne Brault and Michael Naas Chicago: University of Chicago Press, 2001.

Derrida, Jacques and Bernard Stiegler, *Echographies of Telerision*, trans. Jennifer Bajorek. Cambridge: Polity, 2002.

Feaver, George, *Popper and Marxism*. In studies in comparative communism. University of southern California. volume 21, 1988.

Fritsch, Matthias, *Derrida's Reading of Marx in the promise of memory: History and Politics in Marx, Benjamin and Derrida*. New York: state University of New York. p.p 55-103, 2005.

Gibson, Graham.J.K, *Haunting Capitalism in the spirit of Marx and Derrida*, in Rethinking Marxism: a journal of economics, culture & Society. p.p 25-39, 1995.

Lewis, Tom, *The Politics of "Hountology" in Derrida's Specters of Marx*, in Rethinking Marxism: A journal of Economics, Culture & Society. Volume 9. Number (fall 1996/97).

Lucy, Niall, *A Derrida Dictionary*. U.S.A: Blackwell publishing Ltd, 2004.

Macherey, Pierre, *Remarx: Derridas Marx: Marx Dematerialized or the spirit of Derrida*. trans. Ted stoles. In Rethinking MARXISM. Volume & Number 4 (winter 1995). p.p. 18- 25.

Simmons, Laurence, *Jacques Derrida's Ghostface*, In Angelaki: Journal of the Theoretical Humanities. 16:1, 129-141, 2011.